

مهم‌ترین پرسش در بحث تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی این است که این دو دارای کدام وجوه تشابه و تمایز بوده و با وجود تاریخ فرهنگ با پیشینه طولانی در عرصه تاریخ‌نگاری چه نیازی به معرفی تاریخ فرهنگی است؟ تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی دو رهیافت و رویکرد در حوزه علوم اجتماعی‌اند که به توصیف و تبیین فرهنگ در جامعه انسانی می‌پردازند. با توجه به گستردگی و پیچیدگی معنایی واژه فرهنگ و تغییر مفهومی واژه تاریخ، قلمرو معرفتی تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی نیز دارای گستره و ژرفای غیرقابل تعیین است. البته این دو رهیافت با وجود همگرایی معنایی، هم در حوزه معرفتی و هم در حیطه متدولوژی، دارای اختلاف و افتراق‌اند. این نوشته به اجمال، وجوه همگرایی و واگرایی تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی را بررسی می‌کند.

■ واژگان کلیدی:

از تاریخ فرهنگ تا تاریخ فرهنگی

حسین احمدی

استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
ahmadyfarsi@yahoo.com

طرح مسئله

با پیدایش رویکرد تاریخ فرهنگی این سؤال مهم مطرح شده که این رهیافت چه وجه تشابه و تمایزی با تاریخ فرهنگ دارد؟ این پرسش بیش از مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان، ذهن مورخان را درگیر کرده است. آنان مدعی‌اند که محققان حوزه مطالعات فرهنگی با دستکاری یک واژه، قصد ورود به قلمرو تاریخ‌دانان و مداخله در امر تاریخ‌ورزی و تاریخ‌نگاری را دارند و این امر بیش از همه مورخان کلاسیک و سنتی را عصبانی می‌کند، زیرا به اعتقاد آنان قرن‌ها است که مورخان مانند دیگر حوزه‌های تاریخی - تاریخ سیاسی، تاریخ نظامی، تاریخ اجتماعی، تاریخ اقتصادی و... - به تاریخ فرهنگ نیز توجه نشان داده و جریان‌های فکری و عناصر فرهنگی یک دوره یا یک جامعه را در کنار دیگر مقوله‌ها چون؛ سازمان‌های اجتماعی، وضعیت اقتصادی، ساختار سیاسی و... مورد مطالعه قرار داده‌اند. بنابراین چه ضرورتی وجود دارد تا تاریخ فرهنگی با پیچیدگی‌ها و ابهامات خاص خود به‌عنوان رقیب تاریخ فرهنگ مطرح گردد؟ در ابتدا می‌توان گفت که در یک صورت‌بندی کلی، تاریخ فرهنگی با تاریخ فرهنگ در جنبه‌های متعددی متماثل، متقارن، متجانس و متوازن و هم در جنبه‌های بی‌شمار دیگری متفاوت، متباین، متباعد و گاه متباغض است. این تقارن و تناقض در عرصه تاریخ‌نگاری نمود بیشتری پیدا می‌کند و حاصل کار مورخان فرهنگی را از اسلاف خویش کاملاً متمایز می‌سازد. به بیانی بهتر گرچه تباین و تشابه تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی در عرصه مطالعات فرهنگی در حوزه متدولوژی و مبانی معرفتی به‌منصه ظهور می‌رسد، اما در عرصه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری قلمرو و گستره معرفتی و روش‌شناسی بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد و مسئله‌ها و موضوعاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که تاکنون برای تاریخ فرهنگ مسئله و مهم، تلقی نمی‌شده است. لذا می‌توان گفت که بازساخت تاریخ فرهنگ از تاریخ فرهنگی هم در بعد اپیستمولوژیک^۱ و هم متدولوژیک^۲ و تبیین میزان همگرایی و واگرایی این دو حوزه تاریخ‌نگاری برای اهل تحقیق به‌ویژه مورخان امری مهم و ضروری است.

تاریخ فرهنگ چیست؟

در حوزه شناخت‌شناسی تاریخ فرهنگ بخشی از سنت تاریخ‌نگاری کلاسیک است که علاوه

1. Epistemology
2. Methodology

بر بررسی نقش متفکران و نخبگان و تحولات فرهنگی یک جامعه در یک مقطع زمانی یا حتی دوره‌های بلندمدت تاریخی (رک: محمدی ملایری، ۱۳۸۱؛ قدیانی، ۱۳۸۷ و دریایی، ۱۳۹۲) جلوه‌های عینی فرهنگ مانند؛ نوع پوشش و پوشاک مردان و زنان یک جامعه، تغذیه و خوراک (رک: سستندیچ، ۱۳۹۴) جریان‌های فکری و ادبی، چگونگی شکل‌گیری آداب و رسوم و گسترش جشن‌ها مانند نوروز (رک: آخته، ۱۳۸۵)، پیدایش اسطوره‌ها (رک: هنلیز، ۱۳۹۳) و اشکال خلق حماسه‌ها، پیشرفت‌های علمی و فعالیت‌های فکری، اشکال مختلف آموزش، صورت‌های گوناگون هنر و صنعت (رک: لینداموری، ۱۳۷۲) و... را مورد تأمل قرار می‌دهد. در اینجا فرهنگ به‌مثابه امری زمینه‌مند، فرایندمند، مکان‌مند و زمان‌مند تلقی می‌شود و بنابراین تاریخ فرهنگ به موجب آنکه تاریخ را به‌مثابه ماده تاریخی در نظر می‌گیرد، فرهنگ را به‌منزله یک کل می‌نگرد و چندان التفات و اهمیتی به مؤلفه‌ها و اجزای آن ندارد.

به بیانی بهتر در تاریخ فرهنگ، فرهنگ مقوله متغیر و وابسته یا تابع است و کاملاً متأثر از شرایط زمانی و وضعیت مکانی در بستر تاریخی است. آثار متعددی که در تاریخ ایران و جهان با عناوین تاریخ فرهنگ به رشته تحریر در آمده است نیز گویای این نکته است که نگاه تاریخ فرهنگ، بیش از هر چیز نگاهی کلاسیک و کلی به فرهنگ است و مورخ چندان تمایل ندارد تا به تأمل در رابطه علت و معلولی پدیده‌های فرهنگی بپردازد. (فاضلی، ۱۳۹۳: ۴۱) به عبارتی دیگر مورخ در تاریخ فرهنگ در صدد تبیین فرهنگ نیست و صرفاً از منظر تاریخ به توصیف پدیده فرهنگ می‌نگرد؛ همان‌طور که از این منظر به سایر پدیده‌ها چون خانواده، دین، تکنولوژی، دولت، حکومت و... نگاه می‌کند. برآیند این بینش و نگرش نیز پیدایش گونه‌های مختلف تاریخ مانند تاریخ خانواده، تاریخ تکنولوژی، تاریخ دولت، تاریخ حکومت و... است. محتوای اصلی این‌گونه آثار نیز توصیفی و ناظر به بررسی گزاره‌های عینی در گذر زمان یا آن‌گونه که «نان»^۱ اشاره دارد تابع روندهای تاریخی و به‌عنوان منبع تداوم تاریخی است. (نان، ۲۰۱۲: ۶) به‌عبارت دیگر از این منظر فرهنگ به‌عنوان یک موضوع و محمل برای تاریخ مطرح است، گو اینکه پیچیدگی و جوه معنایی و گستره مصداقی فرهنگ نیز تعیین حدود و ثغور تاریخ فرهنگ را غامض‌تر و دشوارتر کرده است.

با این‌همه هسته معنایی فرهنگ در تاریخ فرهنگ با گونه کلاسیک، توصیفی و تاریخی

تعاریف از فرهنگ همگونی و همخوانی دارد. در تعاریف کلاسیک، فرهنگ به مثابه ترقی و تکامل افراد و اجتماع و یا به عنوان یک جریان گسترش و افزایش استعداد‌های انسانی و پیشرفت‌های مادی و معنوی تعبیر می‌شود. (بیلینگتون و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۹) هر آنچه که در یک جامعه معین کسب شده، آموخته شده و قابل انتقال بود و مجموع حیات اجتماعی - از زیربنای فنی و سازمان‌های نهادی گرفته تا اشکال و صور بیان حیات روانی - مطمح نظر قرار می‌گرفت و تمامی آنان همچون یک نظم ارزشی تلقی می‌شد. (بیرو، ۱۳۸۰: ۷۷) در این منظومه اندیشه‌ای، انگاره فرهنگ ذهنیت بالنده و پوینده‌ای بود که به عنوان روش زندگی، بهترین شاخص رشد یا عدم رشد جامعه تلقی می‌گردید. (الیت، ۱۳۶۹: ۳۲) بن‌مایه اصلی تعاریف توصیفی نیز تأکید بر عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ بوده و تا حد زیادی متأثر از تعریف انسان‌شناس انگلیسی ادوارد تیلور^۱ بوده است. او در کتاب فرهنگ ابتدایی^۲ خود فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی دانست که فرد به عنوان عضو جامعه، از جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد (تیلور، ۱۸۷۱: ۱) این تعریف تا مدت‌ها به عنوان یک تعریف جامع و کامل^۳ مطرح و الهام‌بخش انسان‌شناسی بود که فرهنگ را به منزله یک کل نظام‌مند تلقی می‌کردند و به دنبال احصاء و طبقه‌بندی عناصر آن بودند (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۶۳۰) و تمام فعالیت‌های اجتماعی به گسترده‌ترین معنای آن مانند زناشویی، زبان، نظام مالکیت، ادب، مصنوعات، هنر و مانند آن... را جزء فرهنگ به‌شمار می‌آوردند. (آشوری، ۱۳۵۷: ۳۷) به علاوه این دسته از تعاریف نظام یا خرده‌نظام فرهنگی یک جامعه را به عنوان مجموعه‌ای از باورها، آیین‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها، مسائل، موضوعات و مقولات مادی که تک‌تک افراد به عنوان اعضای گروه یا اجتماع آنها را فرا می‌گیرند، لحاظ می‌کند. (تامپسون، ۱۳۷۸: ۱۶۱) لذا فرهنگ مجموعه عناصر عینی - ذهنی و ساری و جاری در ساختارهای اجتماعی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل

1. Edward Tylor

2. Primitive Culture

۳. علی‌رغم نکات ارزنده در تعریف تیلور این تعریف از فرهنگ با انتقادات گوناگونی مواجه است؛ الف: فرهنگ و تمدن به یک معنا به کار برده است.

ب: تعریف بیش از حد توصیفی و مصداقی است لذا ممکن است جامع باشد ولی مانع نیست.

پ: تعریف تیلور متکی بر برداشت پوزیتیویستی از فرهنگ است و ناظر به مظاهر مادی آن می‌باشد. برای مطالعه بیشتر؛ رک: رجب‌زاده، ۱۳۷۵: ۷۱.

می‌شود. (علی بابایی، ۱۳۷۴: ۴۰۷)

اما در تعاریف تاریخی بر میراث اجتماعی یا سنت تأکید شده و فرهنگ به معنای عام، کل میراث اجتماعی بشر خوانده شده و مجموعه کلی از رفتار اکتسابی و آموخته شده انسان و نتایج آن است که اجزای آن قابل قبول و انتقال به وسیله اعضای جامعه می‌باشد. (نراقی، ۱۳۸۴: ۲۳۳) اکتسابی بودن فرهنگ گویای آن است که فرهنگ باید در فرآیند اجتماعی شدن به فرد منتقل شود و مفهوم خاص بودن فرهنگ، متفاوت بودن در هر جامعه و غیر جهان‌شمول آن نیز بیانگر معنای هویتی فرهنگی است. انتقال نسل به نسل فرهنگ نشانگر تداوم فرهنگی و انباشت فرهنگی در طول زمان است. (فکوهی، ۱۳۸۲: ۲۴۸) به تعبیری فرهنگ نظام مشترکی از باورها، ارزش‌ها، رسوم، رفتارها و مصنوعات است که اعضای یک جامعه در تطبیق با جهان‌شان و در رابطه با یکدیگر به کار می‌برند و از راه آموزش از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. (اینگلهارت، ۱۳۸۲: ۱۹)

براساس این گونه تعاریف هر آنچه از گذشته و نسل‌های قبلی به نسل‌های بعدی به ارث می‌رسد، فرهنگ محسوب می‌شود و فرهنگ به امر خاصی اختصاص ندارد (فیلدینگ آگ برن و نیم‌کوف، ۱۳۸۲: ۱۴۰-۱۳۵) بلکه تمام میراث معنوی و غیرمعنوی، عادات و رسوم و شئون زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد. (ابن خلدون، ۱۳۷۲: ۲۸۲) در حقیقت از این منظر فرهنگ برآیند کنش متقابل آدمیان یا حاصل تغییر و تحولات بین نسلی (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۶) و به تعبیری یک پیکربندی از رفتارهای آموخته شده، نتایج حاصل از رفتار و عناصر به اشتراک گذاشته و منتقل شده توسط اعضای یک جامعه خاص است. (لینتون^۱، ۱۹۴۵: ۳۲)

انعکاس عمومی و گاه خاص جلوه‌های عینی فرهنگ در بستر و زمینه تاریخی، شاهکار مورخان تاریخ فرهنگ بوده و آنان علاوه بر بیان جریان‌های فرهنگی، مشرب‌های فکری و مراکز مهم علمی، به آثار هنری و جلوه‌های بصری خلق شده در دوران و درون جامعه خویش علاقه نشان داده و عموماً در ذیل و چتر نفوذ قدرت سیاسی به ارائه توصیفات و تأملات ذهنی خویش می‌پرداختند. لذا علی‌رغم ادعایی که گفته یا ناگفته در نوشته‌های این‌گونه مورخان مبنی بر بازتاب و بازکشف بی‌طرفانه رخدادهای فکری و فرهنگی وجود دارد، آنان خواسته یا ناخواسته به سبب تأثیرپذیری مالی و پشتیبانی‌های اقتصادی والیان و حاکمان و فرمانروایان، به سمت و سوی کانون‌های قدرت و ثروت تمایل

1. Linton

یافته و عمده اقدامات فرهنگی و آثار مکتوب و منقوش زمانه را نتیجه درایت و مدیریت آمران و عاملان قدرت می‌دانستند. گو اینکه به یک معنا سیاست‌های فرهنگی حاکم نیز در تولد و تکامل فرایندهای فرهنگی و تغییر و تحول جریان‌های فکری و تراوش‌های هنری ذی‌نفوذ بوده و بر همین مبنا نیز تاریخ فرهنگ به یک معنا ثبت نمادهای فرهنگی و نگارش فعالیت‌های فرهنگ والا، تشریح اقدامات نخبگان سیاسی و ثروتمندان عاشق هنر بوده است.

مورخ تاریخ فرهنگ در توصیف و تشریح رویدادهای فرهنگی، جریان‌های فکری و نخبگان هنری به یک انتخاب اختیاری دست زده و اخبار و افرادی را که با منظومه فکری و دایره ذهنی او همخوانی و همگرایی نداشته‌اند، از گردونه ثبت تاریخی خارج می‌کند. البته به تعبیری هر تاریخی به ناچار باید گزینشی باشد. زیرا هر رویدادی را نمی‌توان توصیف کرد. با این حال این تردید به قوت خود باقی است که این امر به بهای از دست رفتن حقیقت محض صورت گرفته باشد و آیا واقعیت‌های مربوطی وجود ندارند که روایتگر تنها به این دلیل که آنها سمت و سوی تاریخ‌نویسی او را دچار انحراف می‌کنند و یا جریان آن را متوقف می‌سازند، آگاهانه یا به‌سهو آنها را حذف کرده باشد؟ حتی دقیق‌ترین مورخ نیز ممکن است با وجدانی آسوده جزئیاتی را که به‌نظرش بی‌اهمیت و بی‌ربط می‌آید، حذف کند. جزئیاتی که اگر دانسته می‌شدند، چندان بی‌ربط نبودند. (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

نکته دیگری که در این زمینه مطرح بوده اتکای تام و تمام تاریخ فرهنگ به مقوله روایت است. به‌تعبیر کالینگوود، مورخ، ارزش صوری ثروت‌هنگفتی را که از مصالح روایتی به او تقدیم شده است، می‌پذیرد و برای کشف اینکه روایت چگونه روئیده و از طریق چه ابزارهای تحریف‌کننده به وی رسیده است، تلاشی به‌عمل نمی‌آورد و به‌دلیل آنکه نمی‌تواند روایت را مجدداً تفسیر کند، مجبور است یا آن را بپذیرد و یا کنار بگذارد. (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۵۳)

اما آیا مورخ می‌تواند خود را از قید و بند روایت رها کند؟ برخی از محققان مانند پل وینه^۱ و لوئیس مینک^۲ و هایدن وایت^۳ بر این باورند که روایت ساخته ذهن مورخ است و می‌گویند که رویدادهای تاریخ ذاتاً هیچ شکلی ندارند و خود به خود روایتی را نمی‌سازند و قالب داستانی‌ای که به‌نظر می‌رسد در یک اثر تاریخی وجود دارد، به‌وسیله روایتگر به

1. Paul Winne
2. Louis Mink
3. Hayden White

آن داده شده است. (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۶۷)

می‌توان گفت هر مورخی روایت می‌کند، زیرا آنچه را اتفاق افتاده است، نقل می‌کند. گو اینکه برخی مورخان در کنار روایت‌گویی، روایت‌سازی نیز می‌کنند. یعنی درباره آنچه نقل می‌کنند، داستان می‌سازند. (استنفورد، ۱۳۸۴: ۳۶۰) البته هیچ روایتی نمی‌تواند گذشته را آن‌گونه که بوده، احیا کند. زیرا گذشته نه روایت، بلکه رویدادها و موفقیت‌ها و غیره بوده است. از آنجا که گذشته سپری شده است، هرگز نمی‌توانیم هیچ گزارشی را با آن محک بزنیم بلکه تنها در مقایسه با سایر گزارش‌ها امکان سنجش آن وجود دارد. (جنکینز، ۱۳۸۴: ۳۱) با این حال روایت شناخته‌شده‌ترین قالب تاریخ است و عنصر تحلیل‌ناپذیر روایت در کل تاریخ وجود دارد (استنفورد: ۱۳۸۴: ۱۷۶) و هنوز بسیاری از افراد مدعی هستند که شکل روایی - تاریخی مناسب‌ترین شکل تاریخ‌نگاری است که می‌توان از طریق آن درک و فهم را منتقل کرد. (استنفورد، ۱۳۸۴: ۳۴۸)

البته روایتی که در تاریخ فرهنگ ارائه می‌شود، خطی و تابع زمان ماضی است. به بیانی دیگر منطق حاکم بر روایت بر تاریخ فرهنگ زمان پیوسته‌ای است که از گذشته به‌سوی حال در حرکت است و به‌گونه‌ای از منطق ارسطویی و ریاضی تبعیت می‌کند. به‌علاوه می‌توان گفت از ابعادی مانند تأکید بر وضوح و عینیت، داشتن وحدت رویه و نگاه تک‌بعدی و انحصاری، نقادی متافیزیک، تردید نسبت به فلسفه، گرایش حداقلی به تاریخی‌نگری و... با سنت تحلیلی قرابت پیدا می‌کند. (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۴۲) گفتنی است که ریشه تاریخی فلسفه تحلیلی به فلسفه تجربه‌گرا، اثبات‌گرا و عقل‌گرا می‌رسد و کسب دانش در آن حول مفاهیم جهان‌شمول و غیر تاریخی توأم با زبانی خشک و ساده بوده (شرت، ۱۳۸۷: ۱۶) و از طریق تحلیل مفاهیم و مقولات، در مقابل پژوهش مبتنی بر متن یا تاریخ قرار می‌گیرد. (تایشمن و وایت، ۱۳۷۹: ۲۸) گو اینکه در این سنت فلسفی گزاره‌هایی معنادار هستند که قابل ترجمه به زبان فیزیک باشند یعنی زبانی که از مفاهیم مشاهده‌پذیر تشکیل می‌شود. فیزیک‌گرایی در علوم انسانی در کسوت رفتارگرایی ظاهرشده و بر طبق آن گزاره‌هایی معنادارند که قابل ترجمه به زبان فیزیک یا زبان شیئی باشند، یعنی زبانی که مفاهیم آن عمومی و به‌صورت بینادذهنی قابل مشاهده است. (معینی، ۱۳۸۵: ۲۷)

تاریخ فرهنگی چیست؟

اصطلاح تاریخ فرهنگی^۱ گویای این مطلب است که هم از مقوله فرهنگ و هم از جانب دانش، تاریخ اصل و نسب دارد، اما از نظر معنا و مفهوم عنوانی است که در گستره وسیعی از فعالیت‌های فرهنگی به کار می‌رود و آن گونه فعالیت تاریخ‌نگاری است که موضوعش انسان به مثابه سازنده معناها باشد. (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۷) به بیانی بهتر تاریخ فرهنگی نوعی شیوه تحلیل یا رویکرد خاص به جامعه معاصر و تاریخ توجه به اجزای فرهنگ با خاصیت میان‌رشته‌ای است که با بهره‌گیری از روش‌های پژوهش در انسان‌شناسی و تاریخ به مطالعه سنت‌های فرهنگی و ارائه تفسیری نمادین از تجربه‌های فرهنگی - تاریخی می‌پردازد و موضوع آن نیز جریان فرهنگی گذشته، حال و آینده است.

بنابراین به یک معنا تاریخ فرهنگی یک رهیافت جدید در حوزه تاریخ‌نگاری است که به جای تأکید بر رویدادهای سیاسی و ذکر حکمرانان و پادشاهان گذشته، به تأمل در درک آمال و آرزوهای افراد و اقوام گذشته توجه دارد و فهم این مؤلفه‌ها را در سایه درک معنا و تأویل تمامی اعمال و کرداری می‌داند که به عنوان مختلف از گذشته باقی مانده است. به تعبیری فرآیند فهم نه یک جریان عقلانی و منطقی محض، بلکه ترکیبی پیچیده از تمامیت نیروهای ذهنی است که در آن واقعیتی درونی را از طریق نشانه‌هایی که بیانگر آن بوده و به حواس داده شده اند، می‌شناسیم. (دیلتهای^۲، ۱۹۹۰: ۳۱۸) به تعبیری بهتر تاریخ فرهنگی گستره مضافی را برای ما مهیا و گسترده می‌کند تا زمینه‌های معمول تاریخ سیاسی، تاریخ اقتصادی و حتی تاریخ نظامی را بهتر درک کنیم. (کالارسو^۳ و دیگران، ۲۰۱۰: ۱) شاید بهتر باشد که بگوئیم تاریخ‌نگار می‌تواند در بررسی زندگی انسان تنها به بیان عینی کنش‌ها و رویدادها بپردازد، اما در بیشتر موارد خود را با وظیفه دشوارتر توضیح یا تأویل معنای آن کنش‌ها و حوادث هم روبرو می‌بیند. اگر او نخواهد که محصول کارش به انبوهی از رویدادها و گاه‌نامه‌ها تبدیل شود، ناگزیر باید به‌طور مستمر و دائم از حوزه واقعیت‌ها به قلمرو ارزش‌ها بیاید. تاریخ فرهنگی بیان تسلیم تاریخ‌نگاران به این نکته و به دنبال آن نمایش کنش فکری و هوشمندانه آنها در این قلمرو است. (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۶) بر همین مبنا می‌توان گفت که مورخان فرهنگی بیش از تکیه بر ویژگی‌های بی‌اساس، با کنار هم قرار دادن متون ادبی، مصنوعات و

1. Cultural History
2. Dilthey
3. Calaresu

مشتقات زمانی مانند؛ نقاشی‌ها، آثار نویسندگان، آئین‌های عامیانه و... در کنار تحلیل متون و زمینه‌های همگون، با بهره‌گیری از نظریه‌های فرهنگی در پی رسیدن به جایگاه منظومه‌ای و بازنگری در موقعیت‌های فرهنگی و سیاسی شان هستند. (برک، ۱۹۸۰: ۱۲)

تاریخ فرهنگی نیز مانند سایر حوزه‌های معرفتی دیگر، ابژه‌های مطالعاتی خاصی را خلق و در کانون توجه خود قرار داده است که در زمان گذشته کمتر مورد توجه مورخان بوده است. به تعبیر پیتر برک؛ مورخان فرهنگی بر مبنای رهیافت درونی، بخشی از گذشته‌ای را مورد بررسی و جستجو قرار می‌دهند که دیگر مورخان به آن توجهی نداشته‌اند. (برک، ۲۰۰۴: ۱) در حقیقت آنچه در تاریخ فرهنگی نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌کند، مفاهیمی مانند ذهنیات، انگیزه‌ها و انگیزش‌ها، مناسبات روحی، روابط روان‌شناسانه در پیوند با فرهنگ، احساسات درونی، امیال و آرزوهای فردی و جمعی و... است که تاکنون مورد توجه و عنایت مورخان نبوده و در حوزه تاریخ‌نگاری محلی از اعراب نداشتند. گو اینکه در این رهیافت مقوله فرهنگ خود صاحب تاریخ است. تاریخی که از یک تلقی جامع توصیفی - تیلوری از فرهنگ آغاز می‌شود و پس از طی دوره‌های مختلف در نهایت به برداشت‌ها و نگرش‌های تأویل‌گرایانه و تفسیرگرایانه پست‌مدرنیستی یا پساساختارگرایی و گفتمانی از فرهنگ می‌رسد. به بیانی دیگر در این منظر فرهنگ چیزی جز نظام معنا یا نمادهای معنادار یا معانی نمادین نیست. تاریخ فرهنگی نیز به تاریخ شناخت این معانی تبدیل شده و در قالب کلیت زندگی اجتماعی جلوه‌گر می‌شود. (فاضلی، ۱۳۹۳: ۴۷) بنابراین از این منظر فرهنگ بیش از آنکه جلوه‌ای از پدیده یا صورتی از یک وضعیت باشد، یک کنش اجتماعی است. می‌دانیم که چنین نگاهی به فرهنگ ریشه در پژوهش‌های زبانی دارد؛ پژوهش‌هایی که زبان را کنش بنیادین تولید معنا می‌انگارند (باکاک، ۱۳۸۶: ۴۰) و بر مبنای آن فرهنگ مجموعه‌ای از کنش‌هایی است که به واسطه آنها معانی در قالب یک گروه تولید و مبادله می‌شوند. در واقع مورخ فرهنگی به موضوع زبان هم به‌عنوان یک موضوع تاریخ‌نگاری می‌نگرد و هم به‌عنوان ابزاری که تاریخ‌نگاری تحت تأثیر آن دستخوش تغییر و تحولات شده است. به تعبیری فهم در زبان و در قالب الفاظ متجلی می‌شود و حقیقت و جوهره سنت مشخص می‌گردد. لذا ما در رجوع به سنت به گذشته نمی‌رویم بلکه گذشته را به حال انتقال می‌دهیم. پویایی سنت و فهم نیز در زبان‌مندی آن است و به دلیل وجه زبانی اش در اعصار مختلف بروز و حضور یافته و در واقع امتزاج

افق‌ها در امتزاج زبان‌ها معنا و مفهوم پیدا می‌کند. (رعایت جهرمی، ۱۳۹۱: ۸۵)

از بعد معرفت‌شناسی تاریخ فرهنگی نوعی شیوه تحلیل یا رویکرد خاص به جامعه معاصر و تاریخ توجه به اجزای فرهنگ و رهیافتی است که در آن از منظر فرهنگ به حوادث و رخداد‌های یک جامعه در یک دوره تاریخی نگریسته می‌شود. ما معاصر را بیشتر به‌مثابه فرایندها و روندها می‌بینیم تا پدیده‌های ثابت. لذا معاصر در این معنا امری سیال و متحرک است. (دورینگ^۱، ۲۰۰۵: ۶۴)

بر همین اساس تاریخ فرهنگی برخلاف رویکردهای مرسوم در تاریخ‌نگاری بر مبنای نیازها و خلأهای امروز از حال به گذشته می‌رود زیرا به تعبیری بقایای گذشته می‌توانند موجب تخریب جنبه‌هایی از حال شده و آن را به روی آینده بکشایند. (کارگیل^۲، ۲۰۰۴: ۹۳)

لذا از این منظر در قلمرو سنت قاره‌ای قرار می‌گیرد که متن‌محور و نسبت به تاریخ حساس است (حقیقت، ۱۳۸۷: ۲۹۶) و جهان بشری را در قلمرو اخلاقی، زیباشناختی و حتی معنوی معنادار و جامعه را ذاتاً هدفمند و پدیده‌ای دارای ارزش اخلاقی، زیباشناختی، معنوی دانسته و بر این باور است که خلق معنا نیز در جهان به‌دست آدمی صورت‌پذیر است. (شرت، ۱۳۸۷: ۲۸)

این سنت فلسفی با حضور بن‌مایه‌های اندیشه‌های اومانیستی در قالب جریان‌های فلسفی مانند پدیدارشناسی، اگزیستانسیالیسم، نظریه انتقادی، هرمنوتیک، ساختارگرایی، پست مدرنیسم و... نمود پیدا کرده (شرت، ۱۳۸۷: ۲۵) و تاریخ فرهنگی نیز با اتکای به سنت انسان‌شناسی فرهنگی و تاریخی و بهره‌گیری از روش‌های تأویل‌گرایانه و گفتمانی به دنبال معنایابی حیات انسانی است. آنچه که در این رویکرد برجسته و دارای اهمیت می‌باشد، توصیف، تبیین و احیاناً تأویل افکار، ادراکات و احساسات مردمان در یک برهه تاریخی با بهره‌گیری از روش‌های نشانه‌شناسی، پدیدارشناسی، هرمنوتیکی و گفتمانی است. تاریخ صرف‌نظر از اینکه تا چه اندازه قابل اثبات و تا چه حد قابل ارزیابی باشد، به ناچار نوشته‌ای شخصی از دیدگاه مورخ به‌عنوان یک راوی یا داستان‌گو است. (جنکینز، ۱۳۸۱: ۳۲)

البته اگر راوی داده‌ها را به‌صورت نادرست دریافت کرده باشد، هر گزارشی ممکن است شکل تحریف شده رویدادها باشد. ولی اگر روایت به کنش‌های انسانی مربوط باشد - که معمولاً این‌گونه است - روایت‌ها ویژگی بارز خود را که همان ساختار کنش انسانی است، حفظ می‌کنند. (استنفورد، ۱۳۸۴: ۳۶۷-۳۶۵) در حقیقت در

1. During
2. Cargill

تاریخ فرهنگی دو نگرش و روش تاریخی و انسان‌شناختی با هم پیوند خورده و مورخ از تاریخ به‌عنوان بستر و زمینه شناخت الگوهای رفتاری، باورهای ذهنی و امیال و آرزوهای محقق‌شده یا نشده آدمیان بهره می‌گیرد و تلاش می‌کند تا تصویر جامع و تحلیل جدید از گذشته انسانی ارائه دهد. لذا می‌توان گفت که تاریخ فرهنگی با انسان‌شناسی به‌طور عام و انسان‌شناسی فرهنگی^۱ به‌طور خاص و با انسان‌شناسی تاریخی^۲ به‌طور ویژه ارتباط معنایی و منطقی برقرار می‌کند. عبارت تاریخ فرهنگی نیز گویای این موضوع است که این شاخه از دانش تلاش می‌کند تا با رویکردی میان‌رشته‌ای^۳ دو حوزه مهم علوم انسانی یعنی تاریخ و فرهنگ را در تعامل و تقارن با هم ببیند. دو اصل مهم در این نوع تاریخ‌نگاری عبارت‌اند از:

۱. پدیده فرهنگی در زمینه و موقعیت با معنا می‌شود و نمی‌توان خاستگاه و بستر را نادیده گرفت.

۲. هیچ چیز به تنهایی قابل شناخت نیست و هر اثری در زمینه‌ای جای گرفته و شناخته می‌شود. (جنکینز، ۱۳۸۱: ۳۸)

تاریخ فرهنگی نیز مانند حوزه‌های معرفتی دیگر ابژه‌های مطالعاتی خاصی را خلق و در کانون توجه خود قرار داده است که در گذشته کمتر مورد توجه مورخان بوده است. در حقیقت تاریخ فرهنگی و تمایلات فرهنگی پاره‌ای از کلیت تاریخ فرهنگی نسل گذشته است که در یک بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرهنگ اهمیت می‌یابد و در قالب دانش‌های میان‌رشته‌ای چون جغرافیای فرهنگی^۴، انسان‌شناسی فرهنگی، روان‌شناسی فرهنگی^۵ و از جمله تاریخ فرهنگی بسط و گسترش پیدا می‌کند. (فاضلی، ۱۳۸۶: ۲۹)

البته تاریخ فرهنگی، انحصار فهم تاریخی فرهنگ به مورخان یا حتی محققان مطالعات فرهنگی که نگاهی حال‌گرایانه به فرهنگ در باز‌نمایی‌های تاریخی صنایع فرهنگی دارند، را رد کرده و با توجه هم‌زمان به اهمیت سوژگی و خلاقیت ذهن انسانی و کاربرد تحلیل تفسیری و هرمنوتیکی تلاش می‌کنند نظمی فرهنگی را بر تاریخ استوار کند. (ذکایی، ۱۳۹۳: ۸۹)

1. Cultural Anthropology
2. Historical Anthropology
3. Interdisciplinary
4. Cultural Geography
5. Cultural Psychology

از سال ۱۹۸۰ م. به بعد تاریخ فرهنگی جدید^۱ در قالب پارادایم جدید و فراتر از الهامات انسان‌شناسی متولد گردید که به تعبیر پیتر برک مدلی جایگزین در مقابل سنت پژوهش تاریخ به کار می‌رود و بیش از عقاید و نظام فکری بر ذهنیت‌ها، مفروضات و احساسات تأکید دارد و کمی مبهم‌تر و تخیلی‌تر محسوب می‌شود. (برک، ۲۰۰۴: ۴۷)

البته این روند نیز دچار تغییر و تحول گردید و تأکید بر بازنمایی^۲ به‌عنوان یک مفهوم بنیادین در تاریخ فرهنگی جدید جای خود را به برساخت‌گرایی^۳ داد که در قالب‌های مختلف برساخت فرهنگی، برساخت اجتماعی، برساخت سیاسی، برساخت هویت و... نمود پیدا کرده است. با این حال این پایان داستان تاریخ فرهنگی جدید نیست و به تعبیر پیتر برک احتمال دارد تاریخ فرهنگی در آینده نزدیک به سمت فرهنگ والا یا نخبگان جامعه گرایش پیدا کند و به شکل ترکیبی تصویر آمیخته‌ای از فرهنگ نخبگان و فرودستان را در یک مقطع تاریخی ارائه دهد. دومین سناریوی احتمالی، پیش‌بینی ورود و بسط تاریخ فرهنگی جدید به عرصه‌ها و موضوعاتی چون؛ سیاست، خشونت و احساسات است که قبل از آن توسط مورخان نادیده انگاشته شده است. (برک، ۲۰۰۴: ۱۰۳)

همگرایی تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی

تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی در عرصه‌ها و زمینه‌های مختلفی با یکدیگر همگرایی، همخوانی و همپوشانی دارند. این همگرایی‌ها را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی نمود؛

الف: هم تاریخ فرهنگ و هم تاریخ فرهنگی نسبت وثیق و وافی با دانش تاریخ دارند. البته در تاریخ فرهنگ، تاریخ بر سه متغیر انسان، زمان گذشته و رویدادهای مهم استوار بوده و حذف یا نادیده گرفتن هر کدام از این سه متغیر موضوع و قلمرو تاریخ را مشوش و مخدوش می‌کند. (حضرتی، ۱۳۸۲: ۱۵)

در این میان مقوله زمان عنصری کلیدی به‌شمار آمده و تاریخ، با تعبیری مانند مدت زمان معین میان حدوث امر آشکار و حوادث دیگر (کافیجی، ۱۴۱۰ هـ. ق: ۵۲-۶۳)، زمانی در زمانه مهم و مشهور حامل رخداد «وقتی اندر زمانه سخت مشهور که اندرو چیزی بوده است» (بیرونی، ۱۳۶۷: ۲۳۵)، مربوط و مرتبط با عالم و فن تعیین هنگام رویدادها (السخاوی، ۱۴۰۹ هـ. ق: ۶۰) تعریف می‌شود که به گذشته انسانی توجه و تعلق داشته و با عنایت به ماهیت تاریخ نقلی، جزئی بودن و علم

1. New Cultural History
2. Representation
3. Constructionism

به بودن‌ها از شاخصه‌های اصلی آن به‌شمار می‌آید. (مطهری، ۱۳۹۲: ۶۸) اما در تاریخ فرهنگی تاریخ بستر و زمینه‌ای است که امر فرهنگی امکان ظهور و بروز پیدا می‌کند و یکی از ابزارهای اصلی برای تعیین و تبیین فرهنگی شدن یک حقیقت تاریخی است.

ب: هویت نیز یک مسئله مهم و بنیادی در تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی به‌شمار می‌آید. در واقع فرهنگ و هویت دو کلید واژه اساسی در مطالعات اجتماعی و انسانی است که به‌عنوان محور یا بستر بسیاری از چالش‌ها و مسائل اجتماعی مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد. البته هویت قبل از آنکه در حوزه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی مورد توجه باشد، خاستگاه فلسفی داشته و ناظر به هستی و وجود بوده و در شکل پاسخ به پرسش من کیستم؟ ظهور و بروز یافته (وودوارد^۱، ۲۰۰۰: ۱) و به یک تعبیر چارچوب پویایی است که بیشتر شکلی از آگاهی به خود، جامعه، فرهنگ، تاریخ و آینده را القا می‌کند. (رجایی، ۱۳۹۲: ۱۴) احساس هویت نیز آمیخته با همسانی و تمایز است و افرادی که دارای وجوه تشابهی بیشتری هستند، در مرز نمادین هویت، عضو یک گروه اجتماعی خاص می‌شوند. (پاستر، ۱۳۷۷: ۳۰) بر همین مبنا همه هویت‌های انسانی به یک معنا هویت‌های اجتماعی هستند زیرا هویت نسبت و ثیقی با معنا دارد که همواره برآیند توافق و عدم توافق بوده و همیشه تا اندازه‌ای مشترک است. (جنکینز، ۱۳۸۱: ۶) از این‌رو میان فرهنگ و هویت ارتباط مفهومی وجود دارد و از منظر منطقی نمی‌توان فرهنگ و هویت را دو مفهوم متباین فرض کرد و می‌توان گفت عناصر مشترکی در این دو مفهوم، ارتباط مفهومی آشکاری را میان آنان ایجاد می‌کند. به بیانی بهتر حداقل عنصر باورها و نگرش‌های فرد در هر دو مفهوم فرهنگ و هویت لحاظ شده و در تعاریفی هم که از فرهنگ و نیز از هویت ارائه شده است، وجوه عناصر مشترک در این دو مفهوم واضح است. در واقع فرهنگ فرآیند تفاوت و شباهت را عینیت می‌بخشد و ابزارهای فرهنگی هویت‌ساز به‌نوبه خود باعث شکل‌گیری مقوله‌های هویتی در بین جوامع بشری می‌شوند. (جنکینز، ۱۳۸۱: ۸-۷)

بنابراین برای جهت‌دهی به تحولات فرهنگی و مدیریت آن، باید مدیریت تحولات هویتی را جدی دانست زیرا هویت سرچشمه معنا و تجربه انسانی و فرآیند معناسازی براساس مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی دانسته شده که بر منابع معنایی دیگر اولویت داشته باشد. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۱۳) بر همین مبنا نیز اگر از نسبت تاریخ و

فرهنگ امکان زایش هویت تاریخی میسر باشد، در پرتو تاریخ فرهنگی هویت فرهنگی قابل تشخیص و تشریح است.

پ: هم در تاریخ فرهنگ و هم تاریخ فرهنگی، انسان به‌عنوان سوژه مطرح و در کانون تأمل قرار دارد. گو اینکه در تاریخ فرهنگ به‌سبب اتکا و اصرار بر برجسته کردن فرهنگ والا و نخبگان فکری - سیاسی، افراد و اقشار خاصی از جامعه انسانی مورد توجه‌اند اما در تاریخ فرهنگی با پررنگ شدن فرهنگ عامیانه، نقش گروه‌ها و طبقات دون پایه جامعه انسانی مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

ت: امر سیاسی در تاریخ فرهنگ اهمیت خاص خود را دارد و می‌توان گفت که تاریخ فرهنگ به‌نوعی محصول سیاست فرهنگی کانون قدرت و جریان سیاست است. به بیانی دیگر تاریخ فرهنگ قائل به تقدم سیاست بر فرهنگ است و تابعی از سیاست قلمداد می‌شود.^۱ در تاریخ فرهنگی نیز مقوله قدرت و سیاست مورد توجه جدی است ولی با نگاه انتقادی تلاش می‌شود تا با مداخله در فرآیند قدرت، سمت و سوی آن در راستای آرمان محرومان و آمال گروه‌های مورد ستم واقع شده تغییر جهت داده شود. به بیانی دیگر رویکرد تاریخ فرهنگی نوعی تلاش است برای اینکه سیاست امری مستقل قلمداد نشود و با فرض عدم تفکیک فرهنگ از سیاست، فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه، شاخص سنجش الگوهای فرهنگی تلقی گردد.

ث: تاریخ فرهنگ یکی از دستاوردهای مهم مورخان در ازمنه ماضی و حال است و تأملی در روند تاریخ‌نگاری ایران و جهان گویای این مطلب است که تاریخ فرهنگ یکی از سبک‌های تاریخ‌نویسی در قلمرو تاریخ سیاسی بوده و عموماً مورخانی که تمایل به همکاری با دربار پادشاهان یا خدمت به عالمان دینی و نخبگان فکری داشته‌اند، به نگارش تاریخ فرهنگ زمان خود علاقه نشان داده‌اند. این روند با اندک تغییری - که از اواسط دوره قاجار آغاز و در دوره کوتاه مشروطه شتاب کمی یافت - تا اواخر دوره پهلوی در ایران ادامه پیدا کرد و در غرب نیز تا پایان عصر روشنگری تداوم یافته و سپس با تحولی که در بینش تاریخ‌نگری و روش تاریخ‌نگاری پدید آمد، مورخان به تاریخ فرهنگی و اسلوب و ارکان آن به‌عنوان یکی دیگر از رویکردهای مطرح در فرآیند تاریخ‌نویسی متمایل شده‌اند. گو اینکه تاریخ فرهنگی در دوره کلاسیک و مرحله تاریخ اجتماعی هنر تا اواخر

۱. در اندیشه‌های مارکسیستی سیاست و قدرت به‌عنوان یک مقوله روبنایی مهم، فرهنگ را تحت انقیاد و تسلط دارد. برای مطالعه بیشتر؛ رک: لینکلتر، ۱۳۷۶: ۵۵-۵۰.

قرن هجدم میلادی نسبت خویشاوندی و قرابت معرفتی زیادی با تاریخ فرهنگ داشت. د: هم تاریخ فرهنگ و هم تاریخ فرهنگی در حوزه معرفت فرهنگی قابل تعریف و توصیف‌اند. به بیانی بهتر تاریخ فرهنگ به بررسی مقوله فرهنگ می‌پردازد و تاریخ فرهنگی نیز در بنیادین‌ترین حالت، مطالعه تاریخی فرهنگ است. البته گستره معنایی فرهنگ در تاریخ فرهنگی بسیار فراتر از حیطة و قلمرو فرهنگ در تاریخ فرهنگ است.

ذ: نکته دیگر آنکه هم در تاریخ فرهنگ و هم در تاریخ فرهنگی طبقه‌بندی اطلاعات به‌صورت موضوعی^۱ انجام می‌گیرد. گو اینکه در تاریخ فرهنگ این انسجام تابع فرآیند زمان است و از قالب کلی تاریخ‌نگاری سنتی پیروی می‌کند اما در تاریخ فرهنگی زمان تابعی از موضوع است و از حال به‌سوی گذشته و از گذشته به‌سوی آینده حرکت و سیورورت دارد.

واگرایی تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی^۲

جدای از زمینه‌های همگرایی و همسویی تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی که به‌اجمال به آن اشاره شد، می‌توان وجوه متعدد واگرایی یا تمایز تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی را این‌گونه جمع‌بندی نمود؛

۱. همان‌گونه که اشاره شد تاریخ فرهنگ پیشینه و سابقه طولانی در گستره پژوهش‌های تاریخی دارد و مانند گونه‌های دیگر تاریخ‌نگاری - تاریخ ادبیات، تاریخ نظامی، تاریخ علم، تاریخ هنر، تاریخ اندیشه، تاریخ سیاست و تاریخ اقتصاد و - از قرن‌ها قبل مورد توجه مورخان در سراسر جهان قرار داشته است اما تاریخ فرهنگی رویکرد جدیدی در تاریخ‌نگاری است که از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد انتشار یافته است و علی‌رغم آثار متعددی که در این زمینه در جهان فکری غیرایرانی به رشته تحریر در آمده، مورخان ایرانی تقریباً پیشینه چندان منسجم و متقن از این نوع تاریخ‌نگاری در کارنامه خود ندارند.
۲. بر این نکته تأکید شد که تاریخ فرهنگ در بستری متولد می‌شود که تاریخ به‌مثابه موضوع تاریخی مدنظر باشد ولی تاریخ فرهنگی زمانی نمود پیدا می‌کند که تاریخ به‌عنوان یک ابزار و روش تحلیل و شناخت مورد توجه واقع شود.

1. Thematic

۱. اولین بار کلیت این مباحث توسط پرفسور پیتر برک مطرح و سپس توسط دکتر فاضلی به زبان فارسی ترجمه شد. نگارنده نیز در رساله دکترای خویش با عنوان «عصر بازگشت در تاریخ فرهنگی ایران» آن را بسط داد و این نوشته شکل کامل‌تری از آن می‌بخت است که از منظر یک مورخ به تقارن و تفاوت تاریخ فرهنگ و تاریخ فرهنگی پرداخته شده است.

۳. نگرش تاریخ فرهنگ به مقوله فرهنگ بیش از هرچیز نگاهی سنتی یا کلاسیک است که در آن رابطه علت و معلولی جستجو نمی‌شود، اما این امر جوهره و عصاره اصلی تاریخ فرهنگی را تشکیل می‌دهد و این رویکرد بیش از توصیف به‌دنبال تبیین و تفسیر رخدادهای فرهنگی است.

۴. تاریخ فرهنگ به سبب آنکه تاریخ را به مثابه ماده تاریخی در نظر می‌گیرد، فرهنگ را همانند یک کل در نظر می‌گیرد و چندان به مؤلفه‌ها و اجزای درونی آن توجه ندارد اما تاریخ فرهنگی، تاریخ مبتنی و متکی بر توجه به اجزای و جزئیات فرهنگ است.

۵. در تاریخ فرهنگ مؤلفه و عنصر فرهنگ در طول دیگر عناصر زندگی انسانی مورد بررسی و تأمل قرار می‌گیرد اما در تاریخ فرهنگی عنصر فرهنگ متغیر مستقلی است که فارغ از دیگر اجزای حیات انسانی جلوه‌های جدیدی از انسان و اجتماع را نمایان می‌سازد. به تعبیری بهتر در رویکرد تاریخ فرهنگی، فرهنگ موضوع مستقلی است که فرهنگ‌شناس با رویکرد تاریخی آن را مورد تأمل و تدبر قرار می‌دهد و این عمل شاید اندکی با کار مورخی که تاریخ را با رویکرد فرهنگی مطالعه می‌کند، متفاوت باشد. (فاضلی، ۱۳۸۶: ۲۲)

۶. تاریخ فرهنگی نه تنها به فرهنگ نخبگان توجه دارد، بلکه به فرهنگ مردم عامه نیز می‌پردازد و علاوه بر گردآوری تجربه‌های علمی به جستجوی تجربه‌های فرهنگی در جهان زیستی افراد جامعه توجه نشان می‌دهد. گو اینکه به تعبیری تجربه خاص علوم انسانی، تجربه زیسته معطوف به نظام است. روابط حیاتی که ابژه همواره از قبل در آن نظام است و در همان نظام خود را پدیدار می‌سازد. (دیلتای، ۲۰۰۲: ۱۵۸)

۷. تاریخ فرهنگی با پرهیز از پذیرش دیدگاه‌های جوهری و نخبه‌گرایانه در تاریخ، به روند شکل‌گیری گسست‌ها در فرآیند یک حقیقت، عنایت ویژه دارد. از میان رفتن حس تاریخ به عنوان یک روایت خطی و ممتد و توالی منطقی وقوع رخدادها حاکی از این واقعیت است که در دنیای پست‌مدرن، فراروایت‌ها رو به افول‌اند. (استریناتی، ۱۳۸۰: ۲۹۷) بر همین اساس می‌توان گفت که تاریخ فرهنگی بیشتر فرآیند هویت‌یابی را در زمان و مکان خاص مدنظر دارد و در پی آن است تا از دادن ایده‌های جهان‌شمول و فرا تاریخی امتناع کند.

۸. برخلاف تاریخ فرهنگ که تنها به تاریخ اندیشه می‌پردازد، تاریخ فرهنگی به عواطف و احساسات و تجارب جدی انسانی در زندگی اجتماعی توجه ویژه دارد و در حقیقت بیش از ظاهر اعمال و رفتار به باطن و جنبه‌های نیمه پنهان کردار انسانی توجه نشان

می‌دهد و تلاش می‌کند تا به کمک رهیافت‌های روان‌شناسی از انگیزه‌ها و نیات درونی آدمیان در انجام اقدامات و فعالیت‌های فردی و اجتماعی پرده بردارد. برای مثال برای یک مورخ تاریخ فرهنگ، شاید این نکته که خالق یک تابلوی نقاشی در چه شرایط و با کدام انگیزه و احساس اثر هنری خود را خلق کرده است، مسئله نباشد. مثلاً در تابلوی نقاشی «بزم بهرام گور و شاهدخت هندی» اثر محمد زمان نقاش، تصویرگر و قلمدان نگار ایرانی از آن جهت برای مورخ فرهنگ اهمیت داشته باشد که بخواهد فرآیند هنر نقاشی را در دوره پادشاهی صفویه توصیف کند. اما یک مورخ تاریخ فرهنگی علاوه بر توجه به جزئیات هنری و جنبه‌های زیباشناختی تابلو نقاشی، در تلاش است تا احساسات نقاش و حتی روح زمانه را از درون اشکال و الوان نقاشی فهم و درک کند. بر همین اساس تابلوی نقاشی محمد زمان^۱ برای مورخ تاریخ فرهنگی تنها یک اثر هنری نیست بلکه یک متن تصویری است و او می‌کوشد تا با تفسیر رنگ‌ها و تحلیل شخصیت‌های درون تابلو به بازخوانی ذهنی نقاش و تبیین روح زمانه‌ای که محمد زمان در آن می‌زیسته است، بپردازد و احتمالاً کنجکاو است که چرا در کالبد و جسم شخصیت‌های منقوش در تابلو، روح غربی دمیده شده و فرهنگ نیمه برهنگی بر قامت آنان نقش بسته است. آیا جامعه ایرانی عصر نقاش دچار نوعی خودباختگی فرهنگی شده و از باورهای مذهبی خویش فاصله گرفته یا اینکه خود محمد زمان دچار سرگشنگی اعتقادی و بحران ایمانی گشته است؟

۹. تاریخ فرهنگی تلاش می‌کند تا دریابد که حقایق تاریخی چگونه به وجود می‌آیند و به حقیقت‌های جوهری و ذاتی تبدیل می‌شوند. لذا از منظر این رویکرد حقایق تاریخی تنها برساخته‌های اجتماعی^۲ هستند و هیچ حقیقت مطلقى خارج از ذهن آدمی وجود ندارد و به تعبیری همسو با این برداشت همه تاریخ، تاریخ ذهن مردم گذشته نیست، بلکه همه تاریخ، تاریخ ذهن مورخ است (جنکینز، ۱۳۸۱: ۸۷) که در قالب یک اثر نوشتاری عرضه شده می‌شود.

۱۰. در رویکرد تاریخ فرهنگی تاریخ به صورت عینی قابل بررسی و تحلیل و مطالعه نیست و حقیقت همواره متأثر از ساختارهای فرهنگی و تاریخی جامعه یا تجارب فرهنگی - تاریخی است. به بیانی دیگر عینیت در تاریخ فرهنگی نوعی بازنمایی^۳ مبتنی

۱. محمدزمان در دوره پایانی پادشاهی صفویه و سلطنت شاه‌عباس دوم، شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان حسین می‌زیست.

2. Socially Constructed

3. Representation

بر پیش‌انگاشت‌هاست.

۱۱. در تاریخ فرهنگی به‌عکس تاریخ فرهنگ، حوزه عمومی گرانیکه و خاستگاه تحول به‌شمار می‌آید و تغییرات و تحولات براساس یک امر اجتماعی و فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱۲. در تاریخ فرهنگی متن ناطق نیست و مورخ به کمک زبان و مدد بازخوانی و بازنمایی آن را زنده کرده و به آن معنا می‌بخشد. براساس این منطق متن در تاریخ فرهنگی معنامحور است.

۱۳. تاریخ نیز در تاریخ فرهنگی به‌عکس تاریخ فرهنگ نه موضوع‌محور یا واقعه‌محور بلکه معنامحور است. لذا در این بینش رسیدن به درک مطلق، معنا ندارد و به‌جای یک حقیقت مطلق، صورت‌ها و جلوه‌هایی از حقیقت تاریخی وجود دارد که مورخ با تأمل در مفاهیم مسلط، تعیین روابط آنان و بیان گزاره‌هایی از دوره زمانی مورد نظر، واقعیت‌های زیادی را بازتولید و حقایق بی‌شماری را قابل فهم می‌سازد. (هگل^۱، ۱۹۰۰: ۶۲)

۱۴. عبرت‌آمیزی شاکله اصلی تاریخ فرهنگ است این سخن این‌گونه معنایی شود که انسان امروز تداوم بی‌قید و شرط انسان دیروز است و می‌توان با همدلی و همدات‌پنداری او را درک کرد اما تاریخ فرهنگی این نوع فهم را چندان مفید و مثمر‌تر نمی‌داند، زیرا درک و فهم آدمیان را زائیده شرایط زمانی و مکان خاص خود می‌داند. به بیانی بهتر بر این مطلب تأکید دارد که میزان درک و فهم هر نسل انسانی متأثر از جریان فکری و اوضاع سیاسی - اجتماعی زیستگاهی او است که در یک فضای گفتمانی حاصل می‌شود و گذشته تاریخی او تا حدی می‌تواند در شکل‌گیری شاکله ذهنی و بنیان فکری وی نقش‌آفرینی کند.

۱۵. رویکرد تاریخ فرهنگی نوعی اعتراض و طغیان علیه تحلیل‌های علت‌العللی و تک‌وجهی است و بر این باور تأکید دارد که حوادث و وقایع تاریخی چندوجهی و چندعلتی هستند. لذا مورخ تاریخ فرهنگی باید نه فقط از یک بُعد، بلکه از زوایای و جنبه‌های مختلف به یک واقعه تاریخی نگاه کند و آن را مورد بازخوانی و بازتعریف قرار دهد.

۱۶. برخلاف تاریخ فرهنگ که بیشتر مظاهر و مناظر عینی و مادی تمدن را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد، تاریخ فرهنگی به تأمل در درون، توجه به انگیزه‌ها و علل غیرمادی تمدن علاقه نشان می‌دهد و از این منظر با فلسفه نظری تاریخ ارتباط برقرار می‌کند.

1. Hegel

۱۷. در رویکرد تاریخ فرهنگی تقدم و ارجحیت بر بازخوانی فرهنگی است، لذا بیش از ساختارهای سیاسی یا اجتماعی، فرهنگ سیاسی^۱ یک دوره مورد توجه قرار می‌گیرد که به تعبیر آلموند؛ مجموعه‌ای از ایستارها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است (گابریل^۲ و دیگران، ۱۳۸۱: ۷۱) که توسط تاریخ و از طریق فرایندهای اجتماعی - اقتصادی و عمل سیاسی مداوم شکل می‌گیرد و بر رفتار افراد در ایفای نقش سیاسی، محتوای خواست‌های سیاسی و در نهایت واکنش اشخاص به قواعد و قوانین اثرگذار است. (گابریل، ۱۹۷۸: ۲۵)

۱۸. برخلاف تاریخ فرهنگ که اتکا خاصی به علم تاریخ دارد، تاریخ فرهنگی بیش از علم تاریخ به دیگر حوزه‌های دانش در علوم اجتماعی وابسته است و از آنها یاری و مدد می‌گیرد. لذا اگر تاریخ فرهنگ زیر مجموعه و شاخه‌ای از علم تاریخ به حساب آید، تاریخ فرهنگی را باید یک دانش فرارشته‌ای یا بین‌رشته‌ای^۳ در حوزه علوم انسانی و اجتماعی دانست.

۱۹. از لحاظ روش‌شناسانه تاریخ فرهنگی یک رویکرد کیفی‌گراست که تلاش می‌کند تا با تفسیر و استنباط و معنابخشی به رخدادها و حوادث و پدیده‌های موجود در جامعه نوعی دانش عمومی در عرصه درک فرهنگی و فهم تاریخی تولید کند.

۲۰. برخلاف تاریخ فرهنگ، تاریخ فرهنگی نظریه‌محور است و مطالعه و مقایسه آثاری کسانی چون ماکس وبر و نوربرت الیاس با نوشته‌های کسی چون ویل دورانت این تمایز و تفاوت را برجسته می‌نماید. (برک، ۱۳۹۰: ۲۷)

۲۱. گرچه در تاریخ فرهنگی قدیم، نوعی روح جمعی بر رفتار و کردار افراد در درون یک جامعه حاکم است که آنان را به سوی یک فرجام مشخص سوق می‌دهد و در آراء و اندیشه‌های کسانی مانند فریدریش هگل، کارل مارکس^۴ و امیل دورکیم^۵ نمود دارد اما در تاریخ فرهنگی جدید بیشتر تلاش می‌شود تا از تعمیم‌های جهان‌شمول، فراروایتی، غایت‌اندیشانه و فرجام‌شناسانه پرهیز شود و مسائل مردمان هر عصر به‌طور مجزا و منفک مورد بررسی قرار می‌گیرد.^۶

1. Political Culture

2. Gabriel

3. Interdisiplinary

4. Karl Marx

5. Emile Durkheim

۶. البته این خصیصه خاص تاریخ فرهنگی غیردینی است ولی مورخ تاریخ فرهنگی که دارای بینش

۲۲. اهمیت تاریخ فرهنگی در این است که برخلاف تاریخ فرهنگ، تاریخ مردم است. یعنی تجربه‌های زیستی مردم کوچه و بازار و طبقات فرودست اجتماعی مانند روستائیان، زنان و کودکان و... - را مورد مطالعه قرار می‌دهد و به دنبال ارائه تحلیل و نیل به درکی از زندگی مردم معمولی است.

۲۳. در تاریخ فرهنگ بر نوع پوشش و پوشاک به‌عنوان یکی از شاخصه‌های فرهنگ توجه می‌شود اما در تاریخ فرهنگی علاوه بر آن به ساختار فیزیکی بدن به‌مثابه یک فرهنگ توجه شده و در سنت‌های مختلف فرهنگی دارای معنا و مفهوم خاص می‌شود. برای مثال در گفتمان دینی بدن، منطقی به نام عفت تعیین‌کننده نوع پوشش است و فرد براساس توصیه دین و چارچوب شرع از خودنمایی و پوشیدن لباس بدن‌نما و تنگ پرهیز می‌کند و زن مسلمان در واکنش به فمینیسم غربی، حجاب و پنهان داشتن بدن در اماکن عمومی و نزد غیرمحرمان را یک عمل سیاسی و اخلاقی می‌داند (واتسون، ۱۳۸۲: ۳۲۴) در سنت تاریخ فرهنگی بدن به منبعی از سرمایه نمادین تبدیل می‌شود و از این جهت به بدن نگریسته می‌شود که چگونه و چطور به‌نظر می‌آید بدون آنکه به این نکته توجه شود که قادر به انجام چه کاری است (غراب، ۱۳۸۴: ۱۶۵) گو اینک تمایلات خودنمایانه در میان زنان سبب می‌شود تا اندام ظاهری و زیبایی جسمانی به ابزاری برای بروز و ظهور خودنمایی مدرن تبدیل شود.

۲۴. نکته دیگری که در مورد رهیافت تاریخ فرهنگی می‌توان گفت این است که برخلاف تاریخ فرهنگ که عموماً به مرزهای جغرافیایی پیوندخورده و دارای شناسه سیاسی است، با جهان معرفتی، قلمرو انسانی و مرزهای فکری قرابت پیدا کرده و دارای شناسه فرهنگی است.

۲۵. در تاریخ فرهنگ نیازمند آن هستیم که افق فکری معاصر و پیش‌داوری زمانی را

دینی و درک متافیزیکی است، بر مبنای یک منطق موعودگرایانه و متافیزیکی، علاوه بر اهمیت دادن به کرده و کردار آدمیان، به امر الهی و قضای قدسی نیز مجال مطرح شدن می‌دهد. برای مثال مورخ فرهنگی ایران باستان نمی‌تواند بدون توجه به اشارات بشارت‌گونه کتبی مانند اوستا، جاماسب‌نامه، زند و... برساخت معنایی کامل از آن دوره ارائه دهد و یا برای فهم تاریخ فرهنگی غرب قرون وسطی بدون تدبر در تورات و کتب مرتبط - مانند زبور داود و تأمل در اناجیل چهارگانه - متی، مرقس، لوتا و یوحنا - و حتی انجیل برنابا منظومه فکری و چارچوب ذهنی مردمان آن عصر را بازنمایی نماید. برای مورخ شیعی نیز فرآیند کلی تاریخ با ظهور یک مصلح و منجی حقیقی - حضرت مهدی (ع) - معنا می‌شود. بر این اساس تاریخ فرهنگی دینی دارای وجوه تمایز و تفاوت با تاریخ فرهنگی غیردینی است. برای مطالعه بیشتر؛ رک: ابراهیم‌پور، ۱۳۷۴؛ جاماسب‌بن لهراسب، ۱۳۱۳ق؛ شاکری زواردهی، ۱۳۹۳.

کنار گذاشته و از چشم‌انداز زیست جهان گذشته به درک از تاریخ فرهنگ برسیم اما بر مبنای منطق رهیافت تاریخ فرهنگی، حذف پیش‌انگاشت‌ها ناممکن است و فهم گذشته تاریخی در سایه امتزاج افق گذشته - حال و گفتگوی انتقادی مورخ و رخداد، میسر شده و راه رسیدن به حقیقت هموار می‌گردد.

۲۶. همان‌گونه که تلویحاً اشاره شد تاریخ فرهنگی برخلاف تاریخ فرهنگ از حال به گذشته می‌رود و با بازنمایی صورت‌هایی از رخداد‌های گذشته، تلاش می‌کند تا حقایق تاریخی را برای حیات حال قابل فهم نماید. البته به تعبیر فوکو علاقمندی به گذشته به معنای نوشتن تاریخ گذشته برحسب زمان حاضر نیست، بلکه منظور نوشتن تاریخ زمان حال است. (فوکو^۱، ۱۹۷۹: ۳۱) مثلاً برای مورخ ایرانی قانون‌گریزی و فرار از پرداخت مالیات انسان ایرانی، یک مسئله تاریخی است و وی تلاش می‌کند تا با واکاوی گذشته نه چندان دور تاریخ ایران، ریشه‌های این تمرد و تلاقی را از لابلای تحلیل رفتار مأموران مالیاتی، حاکمان محلی و اشکال و انواع مواجهه مردم با این مسئله برجسته کرده و از جرح و تعدیل روایت‌های تاریخی منقول و مضبوط به نتیجه و راهکاری برای امروز جامعه نائل آید.

۲۷. تاریخ فرهنگی مانند مطالعات فرهنگی ماهیت انتقادی دارد و به دلیل تأثیرپذیری از سنت مطالعات میان‌رشته‌ای بیش از تاریخ افسانه‌ای به تاریخ آرمانی علاقه نشان می‌دهد ولی همان‌گونه که اشاره شد در سنت‌های فرهنگی غیردینی طراحی فرجام برای تاریخ، هدف مطلوب محسوب نمی‌شود.

۲۸. در تاریخ فرهنگی روایت دورانی، گاه متصل و گاه منفصل، تابع زمان حال و جهت آن به سوی آینده نزدیک است و برخلاف روایت در تاریخ فرهنگ که به حدیث پهلوی می‌زند، روایت در تاریخ فرهنگی با تفسیر و تأویل نسبت پیدا می‌کند.

۲۹. تاریخ فرهنگی برخلاف تاریخ فرهنگ که بیشتر ماهیت تاریخی دارد، از دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ میلادی به سوی انسان‌شناسی متمایل شده است و در این میان بیشترین بن‌مایه‌های معرفتی خویش را از انسان‌شناسی فرهنگی گرفته و بر همین مبنای مورخان فرهنگی دستاورد خویش را انسان‌شناسی تاریخی خواندند. (برک، ۲۰۰۴: ۳۰-۲۰)

۳۰. تاریخ فرهنگ اتکای زیادی به تاریخ سیاسی دارد و در حقیقت در زیر چتر و چنبره تاریخ‌نگاری رسمی به دنبال بازتولید قدرت در دایره خاص است بر همین مبنای نیز در گذشته

مورخان از ارکان قدرت به‌شمار آمده و عموماً وقت خود را در دربارها می‌گذراندند و در جنگ‌ها پادشاه یا حاکم را همراهی می‌کردند (والدمن، ۱۳۷۵: ۶۶) ولی تاریخ فرهنگی دارای خصیصه انتقادی و انقلابی است و نوعی اعتراض در مقابل تاریخ‌نویسی درباری و رسمی قلمداد می‌شود. بر همین اساس نیز مورخان تاریخ فرهنگی به‌سراغ مردم رفته و تلاش کرده‌اند تا تصویری از حیات محرومان و طردشدگان از کانون‌های قدرت را به خواننده و مخاطب خویش ارائه دهند.

۳۱. گاه نیز سطوح مختلف روابط اجتماعی در جامعه انسانی مورد توجه مورخان فرهنگی قرار می‌گیرد و آنان با یاری گرفتن از نظریات روان‌شناسی و دیدگاه‌های پدیدارشناسانه به برجسته کردن ارتباطات نهان و نمایان آدمیان با خود و با جهان هستی در یک منظومه اعتقادی و دایره ایمانی علاقمند شده و تاریخ فرهنگی خنده و گریه^۱، تاریخ فرهنگی مرگ^۲، تاریخ فرهنگی عشق^۳، تاریخ فرهنگی باور^۴ و... به رشته تحریر در می‌آید.

۳۲. تاریخ فرهنگی نوعی توجه انسان‌شناسانه به فرهنگ به‌مثابه سبک زندگی و اشکال بودن و شدن یک جامعه است. به‌عبارتی بهتر در تاریخ فرهنگی شیوه زیست اجتماعی و حیات خرده‌فرهنگ‌ها مورد تأمل قرار می‌گیرد، در حالی که تاریخ فرهنگ به جنبه‌های کلی فرهنگ علاقه نشان می‌دهد.

۳۳. برخلاف تاریخ فرهنگ، تاریخ فرهنگی نسبت وثیق و قرابت وافر با انسان‌شناسی جسمانی و تاریخ بدن^۵ پیدا می‌کند و زبان بدن یکی از نشانه‌ها و علائم تحلیل یک کنش و بازشناخت معنای نهفته در آن است. برای مثال برای مورخ تاریخ فرهنگی، نوع رنگ لباس شاه عباس اول صفوی از آن نظر اهمیت دارد که از روی آنها به نوع احساسات و منویات درونی پادشاه صفوی پی می‌برد و انواع کنش‌های او را معنا می‌کند.

«حالات پادشاه از لباسی که هر روز می‌پوشد، قابل فهم است. روزی که لباس سیاه می‌پوشد در حال فکر کردن است و معمولاً خوش رفتار است. اگر لباس سفید یا سبز یا زرد یا الوان به تن کند، نیز نشان از بشاشت و نشاط روحی او دارد. اما زمانی که لباس سرخ رنگ می‌پوشد همه اطرافیان و درباریان در بیم و هراسان‌اند و هر لحظه در انتظار مرگ خود یا دیگران هستند.» (شرلی، ۱۳۶۲: ۹۷)

1. Cultural History of Laugh and Cry
2. Cultural History of Death
3. Cultural History of Love
4. Believe Cultural History
5. History of Body

۳۴. تاریخ فرهنگی اتکای زیادی به علم نشانه‌شناسی دارد و بر این باور است که نشانه‌ها عناصری در نظام‌های ارتباطی با سیطره رمزهای معناشناختی‌اند که روابط اجتماعی را بازنمایی می‌کنند. (دورینگ، ۱۳۷۸: ۳۸۹)

۳۵. در تاریخ فرهنگی به نقش زنان به‌عنوان میراث‌داران فرهنگ و تمدن نسل‌های بشری بیشتر توجه می‌شود و برخلاف تاریخ فرهنگ اهمیت و اعتبار مقام مادرانه - البته در تاریخ فرهنگی دینی^۱ - مورد تأمل و تدبر خواهد بود.

سخن پایانی

همان‌گونه که در سطور قبل اشاره شد، رویکرد تاریخ فرهنگ و رهیافت تاریخ فرهنگی - علی‌رغم تفاوت‌ها و تمایزات در برخی زمینه‌ها - می‌توانند مکمل و یاری‌دهنده مورخان فرهنگی در قلمرو تاریخ‌نگاری فرهنگ باشند. گو اینکه تاریخ فرهنگی به‌سبب ماهیت میان‌رشته‌ای بودن و بهره‌گیری از سایر دانش‌های حوزه علوم انسانی و اجتماعی به مراتب بیش از سلف خود می‌تواند مفید و مؤثر واقع شود. وظیفه مورخ امروز به‌ویژه در جایی مثل ایران - با تاریخ طولانی و غنای فرهنگی قابل ستایش - تنها بازآفرینی محض رخداد‌های گذشته یا تولید فکت‌های تاریخی برای استفاده سایر حوزه‌های علوم انسانی نیست. زیرا تجربه قرن‌ها تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی در ایران این مطلب را مبرهن نموده که متوقف‌شدن در سطح توصیف و نقل‌نه‌تنها جایگاه و اعتبار مورخ را تا حد یک

۱. متأسفانه در جنبش فمینیستی شأن و منزلت زن از مقام مادری و آسمانی به سطح کالای متحرک جنسی تنزل یافته و برعکس غایت و مقصد خویش با ترفند جدیدی در دامن استعمار فرهنگی افتاده است. در واقع آرزوی کنترل تولیدمثل و غلبه بر بیولوژی، هسته مرکزی انقلاب جنسی - سیاسی اواخر قرن ۲۰ بود که عمدتاً به‌وسیله فمینیست‌ها هدایت می‌شد. فمینیست‌ها برای مقبولیت در عرصه‌های عمومی، به‌شدت حقوق مربوط به جلوگیری از بچه‌دارشدن و سقط‌جین را تبلیغ کردند و آن را برای پیشرفت زنان در قلمرو عمومی لازم شمردند و بر این امر پافشاری نمودند که زنان باید بر واقعیت‌های بیولوژیکی فائق آیند و آن را نادیده انگارند. اما حرکت اجتماعی فمینیست‌ها و تلاش آنها جهت آزادی زنان از تولیدمثل، نتایج غیرمنتظره‌ای را به‌بار آورده است. بسیاری از زنان و دختران انقلاب جنسی که از ایده فمینیست‌ها در مورد تولید مثل استقبال کردند، در نهایت این طرح را تنش‌آفرین و آزاردهنده یافتند، به‌ویژه زمانی که خود را در سنین میان‌سال‌ی دیدند، در حالی که دارای شغل و شرایط مناسبی بودند، اما باروری آنها کاهش یافته بود. امروزه همان دختران، مشتریان پروپاقرص کلینیک‌های باروری هستند و میلیون‌ها دلار پول خرج می‌کنند تا بچه‌دار شوند و زمان از دست رفته را بازگردانند. برای این زنان، تولیدمثل یک امر بازدارنده و مانع پیشرفت نیست بلکه یک آرزوی دست‌نیافتنی است. لذا وقتی از معنابخشی به مقام مادر سخن می‌گوئیم، منظور اهمیت و اعتبار والای آن در ساحت فرهنگ دینی است.

گزارش‌نویس درباری، نقال قدیم و ژورنالیست امروزی تنزل می‌دهد بلکه در بیشتر مواقع تحلیل و تفسیری که توسط سایر حوزه‌های معرفتی از رخداد‌های تاریخی می‌شود نیز به سبب عدم آشنایی کامل و جامع با بسترهای ظهور و بروز وقایع، چندان محسوس و مفید واقع نمی‌شود.

لذا شاید لازم باشد تا مورخان ایرانی امروز کمی به خود جرأت و جسارت داده و از پستوی تنگ دالان‌های تاریخ بیرون آمده و براساس نیازمندی‌های فکری و دغدغه‌های هویتی حال، گذشته را مورد تأمل و تأویل قرار دهند. احتمالاً گسترش تاریخ فرهنگی به‌عنوان یک رهیافت جدید در حوزه تاریخ‌نگاری ایرانی، این فرصت و مجال را برای مورخان بومی فراهم کند تا با حفظ شأن و شئون مورخان قدیم و در کمال احترام به استادان تاریخ، از سنت‌های تاریخ‌نویسی به سبک طبری، مسعودی، ابن‌اثیر، اقبال آشتیانی، شمیم و... فاصله گرفته و با بهره‌گیری از دستاوردهای علمی دانش‌های مرتبط با علم تاریخ، با استراتژی جدیدی به دفاع از ساحت تاریخ و تاریخ‌نگاری همت گمارند. بدون تردید پذیرش رهیافت‌های جدید مانند تاریخ فرهنگی یک فرصت مناسب برای پویا نمودن امر تاریخی، کارآمد کردن و سودمند جلوه دادن دانش تاریخ است. بشر امروز حریصانه به دنبال آن است تا رخداد‌های گذشته را به‌عنوان دست‌مایه و اندوخته فکری برای حل معضلات امروز و طراحی زندگی فردا مورد بازخوانی قرار دهد. شاید یکی از راه‌های پالایش سبک تاریخ‌نگاری و پویایی دانش تاریخ در عرصه زیست اجتماعی، استقبال از رهیافت تاریخ فرهنگی باشد.

منابع

۱. آشوری، داریوش. (۱۳۵۷). **تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ**. تهران: مؤسسه اسناد فرهنگی آسیا.
۲. آخته، ابوالقاسم. (۱۳۸۵). **جشن‌ها و آیین‌های شادمانی در ایران**. تهران: انتشارات اطلاعات.
۳. آلموند، گابریل؛ بینگهام پاول و رابرت جی. (۱۳۸۱). **چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی**. علیرضا طیب. اصفهان: مؤسسه عالی آموزشی و پژوهشی مدیریت و برنامه‌ریزی.
۴. ابن‌خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۷۲). **مقدمه ابن‌خلدون**. محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی. ج ۲.
۵. احمدی، بابک. (۱۳۸۶). **رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ**. تهران: نشر مرکز.
۶. استنفورد، مایکل. (۱۳۸۴). **درآمدی بر تاریخ پژوهی**. مسعود صادقی. تهران: دانشگاه امام صادق و سمت.
۷. استنفورد، مایکل. (۱۳۸۴). **درآمدی بر فلسفه تاریخ**. احمد گل‌محمدی. تهران: نشر نی.
۸. اسمیت، فیلیپ. (۱۳۸۳). **درآمدی بر نظریه فرهنگی**. حسن پویان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۹. الیت، تی اس. (۱۳۶۹). **درباره فرهنگ**. حمید شاهرخ. تهران: نشر مرکز.
۱۰. اینگلهارت، رونالد. (۱۳۸۲). **تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی**. مریم وتر. تهران: نشر کویر.
۱۱. باکاک، رابرت. (۱۳۸۶). **صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن**. مهران مهاجر. تهران: نشر نی.
۱۲. برک، پیتر. (۱۳۸۹). **تاریخ فرهنگی چیست؟ نعمت‌اله فاضلی و مرتضی قلیچ**. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۱۳. بیرو، آلن. (۱۳۸۰). **فرهنگ علوم اجتماعی**. باقر سارو خانی. تهران: انتشارات کیهان.
۱۴. بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۷). **التفهیم لاوائل صناعه التنجیم**. تصحیح علامه جلال الدین همایی. تهران: نشر هما.
۱۵. بیلینگتون، روزاموند و دیگران. (۱۳۸۰). **فرهنگ و جامعه؛ جامعه‌شناسی فرهنگ**. فریبا عزبد فتری. تهران: نشر قطره.
۱۶. پاستر، مارک. (۱۳۷۷). **عصر دوم رسانه‌ها**. غلامحسین صالحیار. تهران: مؤسسه ایران.
۱۷. تامپسون، جان بروکشایر. (۱۳۷۸). **ایدئولوژی و فرهنگ مدرن: نظریه اجتماعی انتقادی در عصر ارتباطات توده‌گیر**. ترجمه مسعود اوحدی. تهران: انتشارات پوی.
۱۸. تایشمن، جنی و وایت گراهام. (۱۳۷۹). **فلسفه اروپایی در عصر نو**. محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: نشر مرکز.
۱۹. جنکینز، ریچارد. (۱۳۸۱). **هویت اجتماعی**. تورج یار احمدی. تهران: انتشارات شیرازه.
۲۰. چنگینز، کیت. (۱۳۸۴). **بازاندیشی تاریخ**. ساغر صادقیان. تهران: نشر مرکز.

۲۱. حضرتی، حسن. (۱۳۸۲). اسلام و ایران؛ بررسی تاریخی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۲. حقیقت، سیدصادق. (۱۳۸۷). روش‌شناسی علوم سیاسی. قم: دانشگاه علوم انسانی مفید.
۲۳. دریایی، تورج. (۱۳۹۲). تاریخ و فرهنگ ساسانی. مهرداد قادات دیزجی. تهران: انتشارات ققنوس.
۲۴. دورینگ، سایمن. (۱۳۷۸). مطالعات فرهنگی. حمیرا مشیرزاده. تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
۲۵. ذکایی، محمد سعید. (۱۳۹۳). تاریخ فرهنگی ایران مدرن. فصلنامه نقد کتاب علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۳ و ۴.
۲۶. رجایی، فرهنگ. (۱۳۹۲). مسئله هویت ایرانیان امروز؛ ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ. تهران: نشر نی.
۲۷. رجب زاده، احمد. (۱۳۷۵). درآمدی بر مفهوم فرهنگ عمومی. فصلنامه فرهنگ عمومی. شماره ۷.
۲۸. رعیت جهرمی، محمد. (۱۳۹۱). فلسفه زبان قاره‌ای و فرهنگی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۹. ستندبیج، تام. (۱۳۹۴). خوراک و تاریخ. محسن مینوخرود. تهران: نشر چشمه.
۳۰. السنخاوی، محمد بن عبدالرحمن. (۱۴۰۹). الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاريخ. دراسة والتحقیق: محمد عثمان الخشت. القاهرة: مکتبه ابن سینا.
۳۱. شرت، ایوان. (۱۳۸۷). فلسفه علوم اجتماعی قاره ای. هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
۳۲. صفا، ذبیح الله. (۱۳۹۲). حماسه سرایی ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳۳. علی بابایی، غلام رضا. (۱۳۷۴). فرهنگ سیاسی آرش. تهران: نشر آشیان.
۳۴. غراب، ناصرالدین. (۱۳۸۴). بدن و دین. نامه پژوهش فرهنگی. شماره ۲.
۳۵. فاضلی، نعمت الله. (۱۳۸۶). چستی تاریخ‌نگاری فرهنگی. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. شماره ۱۱۰.
۳۶. فاضلی، نعمت الله. (۱۳۹۳). تاریخ فرهنگی ایران مدرن. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۷. فکوهی، ناصر. (۱۳۸۲). فرهنگ و زبان: ضمیمه درآمدی بر انسان‌شناسی. تهران: نشر نی.
۳۸. فیلدینگ آگ برن، ویلیام و مایر فرانسسیس نیم کوف. (۱۳۸۲). زمینه جامعه‌شناسی. به اهتمام اح. آریان پور. تهران: نشر گستره.
۳۹. قدیانی، عباس. (۱۳۸۷). تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره غزنویان و خوارزمشاهیان. تهران: فرهنگ مکتوب.
۴۰. کافجی، محیی الدین. (۱۴۱۰). المختصر فی علم التاريخ. تحقیق: دکتر محمد کمال الدین عز الدین. بیروت: عالم الکتب.
۴۱. کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: قدرت هویت. علی پایا. تهران: طرح نو. ج ۲.
۴۲. کالینگوود، جورج رابین. (۱۳۸۵). مفهوم کلی تاریخ. علی اکبر مهدیان. تهران: نشر اختران.

۴۳. گولد، جولیسوس و ویلیام ل. کولب. (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی. محمد جواد زاهدی مازندرانی. تهران: انتشارات مازیار.
۴۴. لینداموری، پیترو. (۱۳۷۲). فرهنگ هنر و هنرمندان. سوسن افشار. تهران: انتشارات روشنگران.
۴۵. لینکلتر، اندرو. (۱۳۷۶). مارکسیسم. علیرضا طیب. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
۴۶. محمدی ملایری، محمد. (۱۳۸۱). تاریخ و فرهنگ ایران. تهران: انتشارات توس.
۴۷. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲). جامعه و تاریخ. تهران: انتشارات صدرا.
۴۸. معینی، جهانگیر. (۱۳۸۵). روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست: اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۹. نراقی، احسان. (۱۳۸۴). علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن. تهران: انتشارات فرزاد روز.
۵۰. هینلز، جان راسل. (۱۳۹۳). شناخت اساطیر ایران. باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر.
۵۱. واتسون، هلن. (۱۳۸۲). زنان و حجاب. مرتضی بحرانی. مطالعات راهبردی زنان شماره ۲۰.
52. *Burke, Peter. (1980). From Cultural History to Histories of Cultures. Haven: Yale University Press.*
53. *Calaresu, Melissa & Filippo De Vivo and Joan-Pau Rabies. (2010). Exploring Cultural History: Essays in Honour of Peter Burke. England: Ashgate Publishing Company.*
54. *Cargill, Howard. (2004). Walter Benjamin's Concept of Cultural History. In David. S. Ferris, Cambridge Companion to Walter Benjamin, Cambridge University Press.*
55. *Dilthey, Wilhelm. (2002). The Formation of the Historical World in the Human Sciences. Edited with an Introduction by Rudolf A. Makkreel and Frithjof Rodi. Princeton: Princeton University Press.*
56. *Dilthey, Wilhelm. (1990). Logic and System of Philosophical Science; Lectures on Epistemological Logic and Methodology. Herausgegeben Von Hans-Ulrich Lessing & Frithjof Rodi.*
57. *During, Simon. (2005). Cultural Studies: a Critical Introduction, London & New York: Routledge.*
58. *Foucault, Michel. (1979). Discipline and Punish: the Birth of the Prison. University of Michigan. Vintage Books.*
59. *Gabriel, Almond. (1978). The Development of Political Development. Understanding Political Development. Boston: Little Brown.*
60. *Hegel, Georg Wilhelm Friedrich. (1900). The Philosophy of History. Trans John Sibree, Kitchner. Ontario: Batoche Books.*
61. *Kath, Woodward. (2000). Questioning Identity: Gender, Class, Nation. London: Routledge. The Open University.*
62. *Linton, Ralph (1945). The Cultural Background of Personality, New York & London, D. Appleton-Century Company.*
63. *Nunn, Nathan. (2012). Culture and the Historical Process. National Bureau of Economic Research.*
64. *Tylor, Edward Burnett. (1871). Primitive Culture: Researches Into the Development of Mythology, Philosophy, Religion, Art and Custom. New York: J. P. Putnam's Sons.*